

نقد ۶

توضیح حجة الاسلام والمسلمین آقای علی حجّتی کرمانی

در پی درج خاطرات آیت‌الله خلخالی در شماره ۳۰۹ مورخ سه‌شنبه ۷۱/۴/۲ صفحه ده که در آن از آقای علی حجّتی کرمانی به عنوان یکی از گردانندگان حزب خلق مسلمان یاد شده بود، جناب حجة الاسلام والمسلمین علی حجّتی کرمانی جوابیه‌ای را ارسال نموده و در آن این مطلب را نسبت به خود تکذیب نموده‌اند که در زیر بخشی از این جوابیه از نظر خوانندگان می‌گذرد:

سر دبیر محترم روزنامه سلام

پس از سلام و ادای احترام، مقتضی است نقد ذیل را بر طبق قانون مطبوعات امر به درج و نشر فرمایید:

در شماره ۳۰۹ مورخ سه‌شنبه ۲ تیر ماه ۱۳۷۱ روزنامه سلام (صفحه ۱۰)، در مقاله «خاطرات آیت‌الله خلخالی» بخش: زندان و تبعید - نسبت سراسر کذب و اتهام غیر مسئولانه‌ای به اینجانب وارد شده است که: «گویا» من از گردانندگان «حزب خلق مسلمان» بوده‌ام؟!

بدین وسیله این «نسبت دروغ»! و «تهمت ناروا»! را شدیداً تکذیب نموده و اعلام می‌دارم: اینجانب به هیچ رو در ماجرای «حزب خلق مسلمان» هیچ گونه دخالت و نقشی، نه در تاسیس و نه در گرداندگی آن نداشته‌ام... و این مسئله تا آن اندازه روشن و مبرهن است که هیچ نیازی به اقامه دلیل و برهان نیست ...

جالب توجه این که: اینجانب در همان اوان انقلاب، به طور رسمی و به اتفاق چند تن از نزدیکانم در حزب «جمهوری اسلامی» نام‌نویسی کرده و چندصباحی نیز به همراه برادرم (محمد آقا حجتی کرمانی)، در تشکیلات مزبور اشتغال پیدا کردم؛ ولی با کمال تأثر و تأسف بر طبق یک توطئه حساب شده از سوی «عوامل نفوذی»! در مسیر جدا کردن نیروهای اصیل از یکدیگر! و نیز کم‌التفاتی شدید دوستان و برادران و هم‌زمان ۲۵ ساله! مورد بی‌مهری و بالاخره طردی رنج‌آلود قرار گرفته و کنار رفتیم!!...

در عین حال و با وجود آن همه بی‌محبتی! طرد و دفع‌های ظالمانه! حتی یک روز هم به انقلاب مقدس اسلامی (که تمامی هستی و آرمان و ایمانم را می‌ساخت و محور بنیادش و عنصر اصیل و آرزوی متعالی حیات سیاسی و زندگی انقلابی‌ام را تشکیل می‌داد)، پشت نکرده و تا آنجا که در وسع و گستره توانایی و قدرتم بود، در ترویج معیارها و ارزش‌های اصلی «انقلاب اسلامی» از هیچ کوششی دریغ نورزیدم ...

اما در این سال‌های متمادی پس از پیروزی انقلاب چونان «نجات غریق» بودم که هر ساعت و هر روز شاهد و ناظر همراه با درد و رنج غرق شدگانی، که اگر دست‌هایم بسته نبود، قدرت نجات آن‌ها را داشتم؟! ولی چه می‌توانستم بکنم که نه تنها «بسطا یدی»! که دست در بدن نداشتم؟!!

همان مقدار مقذور و در حدّ توان هم مسئولیت و وظیفه‌ای بود که انجام داده‌ام، نه بر کسی منت دارم و نه از شخص و مقامی مطالبهٔ مزد می‌کنم!!!

اما این «حق و آزادی» را انسانیت و اسلام و انقلاب و انقلابیون راستین به من می‌دهند که به عنوان یک برادر مسلمان، صمیمانه به آقای خلخالی اندرز دهم:
جنابعالی این آیهٔ شریفه را:

«لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كَانَ أَوْلَىٰكَ عَنْهُ
مَسْئُولًا.»

دهها بل صدها بار در سخنرانی‌ها و منابع خود، برای مردم ترجمه و تفسیر کرده‌اید، حال چگونه به خود اجازه می‌دهید تنها در یک قسمت از «سلسله خاطرات» خود که در آینده در شکل بخشی از منابع تاریخ انقلاب، مورد استناد قرار خواهد گرفت، بدون نظر گرفتن محتوای روشن آیه شریفه فوق و نیز «امانت و صداقت» در چندین مورد نسبت به چندین نفر مسلمان محترم و ابرومند، اتهاماتی این چنین آشکار را روا دارید؟!

آقای خلخالی! من مدت‌های مدیدی است که در متن توده‌های مردم، افکار، منویات و داوی‌های آنها برقرار دارم و دارای پست و مقامی هم نبوده‌ام که موجب شود از آنها فاصله بگیرم و لذا ادعا می‌کنم بیش از شما و بسیاری از مقامات و سمت‌داران، به مردم، اندیشه‌ها، احساسات، حساسیت‌ها، دردها و برداشت‌ها و قضاوت‌های آنها نسبت به افراد و جریان‌ات، آگاهی و شناخت دارم و از همین رو چند و چندین بار از برخی مقامات درجه اول کشور خواستم اجازه دهند که گاه گزارشاتی از اوضاع و احوال مردم تقدیمشان دارم که متأسفانه ترتیب اثر داده نشد؟!

نقد ۷

توضیح حجت الاسلام و المسلمین زین العابدین قربانی

در پی درج مقاله خاطرات آقای خلخالی در شماره ۳۰۹ صفحه ۱۰ که در آن آقای قربانی به عنوان یکی از گردانندگان حزب خلق مسلمان معرفی شده بود ایشان طی نامه‌ای این مطلب را تکذیب نموده‌اند که قسمتی از آن نامه را در زیر می‌خوانید:

«... روزنامه سلام، سلام علیکم، روز سه‌شنبه ۷۱/۴/۲ در سلسله مقالات مربوط به خاطرات آیت‌الله خلخالی گردانندگان حزب خلق مسلمان را که می‌شمردند بنده را نیز از آن جمع به حساب آورده‌اند. در صورتی که طبق مدارک موجود من جزء بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی و مسئول حزب در منطقه لاهیجان و گیلان بودم ... چرا اجازه می‌دهید حیثیت مسلمان که همانند کعبه محترم است به وسیله افرادی لکه‌دار شود...»

چند انتقاد متفرقه

محترماً در خصوص انتشار «خاطرات آیت‌الله خلخالی» نظریات مختلفی از طرف خوانندگان گرامی آن روزنامه به استحضارتان رسیده، چنان‌که مدتی راساً «مثنوی» را تعطیل فرمودند تا در این مهلت خون، شیر گردیده و بعضی اصلاحات لازم در آن صورت گیرد و از تاریخ ۲۲ شهریور که کار طبع دنباله‌ی خاطرات را از سر گرفته، اظهار امیدواری فرمودند که بعضی مطالب مورد انتقاد برطرف شده باشد. و در مقابل مخالفین با اصل درج چنین خاطراتی هم تذکر فرمودند که: «نباید جانب احتیاط (به تعبیر راقم این سطور: مصلحت جامعه) را از دست داد و هر آنچه را که مخالفیم یا دوست نمی‌داریم ممنوع‌الانتشار بدانیم؛ چرا که اگر چنین شود بر این خواسته‌ها حدی وجود ندارد و هر کس می‌تواند خواهان ممنوعیت انتشار مطلبی شود. لذا بهتر است حد و حدود قانون را معیار اصلی چاپ یا عدم چاپ مطلبی بدانیم و اگر در این خاطرات یا هر مقاله و نوشته‌ی دیگری مطلبی خلاف واقع (به‌زعم خواننده) مشاهده شود اصلاح شده آن را جهت درج در روزنامه درج کنند.» و حقا که بهتر از این نمی‌توان تفسیر عملی برای آیه مبارکه «فبشر عباد الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه» تصور نمود که سر ترقی ممالک راقیه نیز در همین است که مطبوعات آزاد دارند و چرا تجاهل و یا تغافل ورزیم که بیشتر معاصی در خفا و اغلب خطاها در پناه تاریکی و به دور از چشم بینندگان ارتکاب می‌یابند و بسا خیانت‌ها در پس پرده استتار و سانسور و اختناق افکار عمومی صورت پذیرفته می‌شوند. وقتی

روزنامه‌ها، موافق و مخالف و حق و ناحق همه را به رشته تحریر کشیدند، باطل‌ها و ناحق‌ها خود به خود در مقابل حق‌ها و درست‌ها ذوب می‌شوند که آفتاب حقیقت همیشه تابان است و الباطل يموت ترک ذکره.

حال بنده اجازه می‌خواهم مطلبی را به حضورتان عرض نمایم: وقتی کودک بودیم به ما یاد داده بودند که میان سخن بزرگان به اصطلاح ندویم و صد البته که «آیت‌الله»ها جای برتر خود را دارند و وقتی کسی صحبت می‌کند ولو اشتباهی در کار باشد، تذکر را بعد از خاتمه سخن باید احاله داد و رویه در سمینارها هم که فرنگی‌ها باب کرده‌اند بر همین منوال است، سوالات بعد از خاتمه سخن هر سخنران، به نوبت مطرح و جواب داده می‌شوند.

علی‌هذا به لحاظ استفاده کامل و بدون تشبث خاطر از خاطرات آیت‌الله خلیجی استدعای بنده این است که اعتراضات و یا نظرات واصله در آن باب را (حتی در الو سلام) فی الفور چاپ نفرمایند و فرصت بدهند حضرت آیت‌الله به طور طبیعی و بدون قطع صحبتشان، خاطرات خود را با سلاست قول و قلمی که دارند به آخر برسانند و بعد از پایان خاطرات، اعتراضات و یا بهتر است بگوییم نظریات و تذکرها را واصله را به ترتیب وصول به دفتر روزنامه، در روزنامه چاپ نمایند و بعد از خاتمه تمامی این‌ها که طبعاً حضرت آیت‌الله جواب همه را خواهند داد، مجموعه خاطرات تاریخی صحیحی خواهیم داشت که اگر سردمداران دیگر انقلاب نیز از همین رویه پیروی نموده و خاطرات و اقدامات خودشان را قبل از آن که کار به فراموشی و نسیان بکشد و یا روزگاران به ناگهان، مهلت داده شده را بازستانند، به صدق و صفا به ثبت برسانند، گنجینه‌هایی از اطلاعات تاریخی خواهیم داشت که عبرت‌انگیز و تجربیت آموز نسل‌های بعدی کشورمان خواهند بود.

با تجدید احترام

حمید صادق نوبری - وکیل دادگستری

مدیریت محترم روزنامه سلام

احتراماً وضمن شرح قسمت ۵۵، خاطرات آیت‌الله خلخالی مندرجه در صفحه پنجم، شماره ۴۳۸ سال دوم، مورخ ۷۱/۹/۳، مطالبی درباره آقایان امام جمعه‌های سابق و اسبق بیجار عنوان شده که به منظور جلوگیری از مخدوش شدن تاریخ متمنی است مقرر فرمایند، توضیحات مشروحه زیر در همان صفحه و ستون درج گردد.

این که مرقوم شده (خود امام جمعه بیجار قبل از انقلاب با ساواک مرتبط بوده و پس از انقلاب هم در بلوای بیجار و اطراف آن با فتوئدال‌ها همکاری داشته)، همه این اتهامات از طرف و طریق مخالفین و معاندین ایشان به استحضار حضرت آیت‌الله خلخالی رسیده، کما این که مخالفین حجة الاسلام حاج سید محمد امامی امام جمعه سابق بیجار، این اتهامات و خیلی بیشتر از این‌ها را به دادگاه ویژه روحانیت کشاندند که پس از رسیدگی‌های دقیق علاوه بر این که از همه آن اتهامات مبرا شدند، از طرف دادگاه مقرر و تاکید شد: «به کارهایی که در خدمت به علم و انقلاب داشته ادامه دهد». فتوکپی حکم دادگاه ضمیمه است و ذکر این نکته ضروری است که ایشان از زمان صفویه تا انقلاب اسلامی ایران، تنها امام جمعه‌ای هستند که از طرف یک مرجع بزرگ جهان اسلام (حضرت آیت‌الله العظمی حکیم رحمته) به این مقام منصوب گردیده.

در مورد مرحوم حاج سید علی آقا امام، امام جمعه بزرگ و اسبق بیجار رحمت‌الله علیه نیز باید عرض شود که ایشان از مالکین بزرگ منطقه نبودند و زندگی بسیار ساده‌ای داشتند و در مورد ارتباط ایشان با علمای اهل سنت کردستان به نظر می‌رسد که سیاست ایشان در پنجاه سال قبل، مطابق همین سیاستی است که در جمهوری اسلامی برای آن حتی هفته‌خاصی برگزار می‌شود.

با احترام

موسی شریعتی

حضرت آیت‌الله خلخالی پیرامون خاطراتش مطالبی راجع به هژبر یزدانی درج نموده‌اند. لذا ضمن تقدیر و تشکر از مساعی و تلاش بی‌شائبه ایشان در تهیه چنین خاطراتی مسایلی به شرح زیر را نزد حضرتش مطرح می‌نمایم، امید است معظم‌له پاسخ مقتضی جهت رفع شبهات ابلاغ فرمایند:

۱- متأسفانه مفاد خاطرات مذکور به گونه‌ای تدوین یافته که خواننده به محض قرائت آن این چنین در ذهنش تداعی می‌نماید که «مهدی شهر» سنگر سابق یکی از توابع استان سمنان، ام‌القرای بهائیت! و مرکز پرورش عناصر ستمشاهی بوده است. البته این از بد حادثه و سرنوشت است، اگر افرادی نظیر خانواده روشن، هژبر یزدانی، پرویز ثابتی، ارتشبد اعظمی، همت سیف علیان و دیگران ... از نظر هویت ملی و قومی به این منطقه محروم و اسلامی منتسب شده‌اند؛ زیرا شایسته بود ذکر نیز از قهرمانان ملی و انقلابی مهدی شهر و خیل عظیم شهدا و جانبازان و مفقودانی که در طول انقلاب و جنگ تحمیلی نهایت ایثار و شجاعت را مبذول داشته‌اند، می‌شد؛ تا این چنین نام مهدی شهر (خطه منتسب به ولی‌الله الاعظم (عج)) با نام بهائیت و امثال هژبر یزدانی‌ها قرین نشود!

۲- عشایر مسلح مهدی شهر از ابتدای شروع انقلاب اسلامی با نهایت رشادت و از خود گذشتگی، در کلیه فراز و نشیب‌های سیاسی و نظامی کشور حضور همه جانبه داشته و به شدت از کیان انقلاب اسلامی دفاع نموده‌اند؛ لذا با عنایت به ظن قریب به یقین اکثریت مطلق عشایر مهدی شهر، رجاله‌هایی نظیر هژبر یزدانی، روشن و

ثابتی و غیره را (اهل!) خود نمی‌دانند و تابعیت آنان را با قدرت غالبه انقلابی و اسلامی خود از ملیت طوایف مهدی‌شهر سلب نموده، آنان را به عنوان (نااهلانی!) ضد انقلاب از میهن مطهر و اسلامی خود طرد و رانده‌اند. هکذا مردم سمنان که نصیری معدوم را اهل خود نخواهند دانست، ولو این که اینان از آب و هوا و امکانات زیستی این مناطق نشخوار نموده باشند؛ لذا ثابتی و اعظمی و هژبر یزدانی و دیگران اهل مهدی‌شهر نیستند؛ بلکه اهل واشتگتن یا کاستاریکا! می‌باشند؟!

۳- خوب بود هنگام تدریس چنین مطالبی با حجة الاسلام سید حمید روحانی، یار دیرین حضرت امام علیه السلام و مورخ نامی کشور و اهل مهدی‌شهر و رئیس سازمان اسناد انقلاب اسلامی، هماهنگ می‌نمودید؛ زیرا مهدی‌شهر سرزمینی است که با جمعیت نسبتاً کم عشایری خود تاکنون بیش از یکصد نفر شهید و ده‌ها نفر جانباز و مفقودالامر تقدیم انقلاب نموده و سید حمید روحانی و پدرش مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی زیارتی و حجة الاسلام شیخ محمود اسلامی و مرحوم حجة الاسلام محمود صفایی و مرحوم آقا حسین خان سنگسری و همچنین خیل عظیم شهدا و محرومان و جانبازان و مفقودان، از افتخارات و قهرمانان رشید ملت مهدی‌شهر هستید.

۴- ذکر این نکته نیز لازم است که اصلاً چیزی به نام بهائیت در مهدی‌شهر، دیگر وجود خارجی ندارد. همان کاری را که حضرت‌عالی با گور رضاخان قلدر در شهرری تهران نمودید، حجة الاسلام سید حمید روحانی با محافل و اماکن فاسد بهائیت در مهدی‌شهر نمود. در خلال سال‌های اولیه انقلاب، ایشان با حضور مسلحانه خود و هم‌زمانش اماکن بهائیت را با خاک یکسان نمود و اسناد و کتاب‌های آنان را جمع‌آوری و شیرازه تشکیل آنان را به کلی از هم پاشید که در این باره از ایشان تشکر می‌شود و همچنین مهدی‌شهری‌های مقیم تهران نیز با احداث دو حسینیه به‌نام‌های (حسینیة اعظم مهدی‌شهری‌ها و حسینیه قائمیه مهدی‌شهری‌ها) و با تجمعات و برنامه‌های تبلیغی خود در مجامع مذکور به مبارزه

بی‌امان با بهائیت مستقر در تهران نیز ادامه داده و می‌دهند.

۵- جنابعالی چند نفر از وابستگان هژبر یزدانی به نام‌های بدیع‌الله یزدانی (برادر هژبر)، علی‌اکبر معینی (از سران بهایی) و شمس‌الله گوهری را اعدام نمودید. که البته دو نفر اول در نظر مردم افرادی خیانت‌پیشه و جنایتکار بوده‌اند؛ اما راجع به نفر سوم اعدام وی مورد تعجب و ابهام مردم مهدی‌شهر واقع شد. هرچند وی به عنوان پیشکار هژبر یزدانی و از افراد مورد اعتماد وی بود؛ لیکن ظاهراً نقش عمده‌ای در جنایات اربابش نداشته و یا در ارتباط با انقلاب اسلامی معاندتی از وی دیده نشده بود؛ لذا اگر امکان دارد در مورد اعدام فرد اخیرالذکر نیز توضیحاتی جهت رفع شبهات اعلام فرمایید.

۶- اینجانب در پایان بهمن سال ۵۷ (۲۸ یا ۲۹ بهمن ماه) از طریق کمیته شهرری جهت ردیابی فرار هژبر یزدانی به مهدی‌شهر اعزام شدم؛ لیکن به محض ورود متوجه شدم هژبر یزدانی به اتفاق چند نفر از افراد مسلح و سرهنگ محرری و ثابتی به منزل همت سیف‌علیان آمده‌اند و شبانه به گنبد رفته و با لباس مبدل یا از مرز پاکستان، و یا ضمن ورود به کردستان از مرز ترکه عبور نموده و به آمریکا رفته‌اند. همت سیف‌علیان از طرف دادگاه انقلاب تیرته شد. هرچند مردم مهدی‌شهر خانه و کاشانه وی را آتش زدند؛ لیکن از قهر و خشم انقلاب نجات یافت. درست همان ایامی که روزنامه چپ‌گرای آیندگان در تیتراژ مقاله خود نوشت: «بختیار از مرز بازرگان! گریخت». اینجانب گمان می‌کنم هژبر یزدانی و همدستانش نیز از مرز بازرگان گریختند.

۷- در بهار سال ۱۳۵۸ در میتینگی که در زمین چمن دانشگاه تهران (محل فعلی نماز جمعه تهران) برپا شده بود، جنابعالی طی اطلاعیه رسمی اعلام نمودید که: کلیه فراریان از وابستگان به هزار فامیل در خارج از کشور، طبق محاکمات غیابی محکوم به اعدام شده‌اند. و از تمامی مردم خواستید که نسبت به اعدام آنان رأساً اقدام

نمایند. و فرمودید که: اگر کسی به اعدام این افراد (اگر اشتباه نشود حدود ۱۱۸ نفر) اقدام نماید، موجب پیگرد قانونی قرار نمی‌گیرد. لذا تقاضا دارم در این خصوص نیز توضیح بیشتری ازایه فرمایید و آیا این حکم اجرا شده یا خیر؟ و آیا هژبر یزدانی و وابستگانش در این حکم محکوم به اعدام شده‌اند؟ در هر صورت فکر می‌کنم پاسخ حضرت عالی مکمل ذکر خاطرات شما در روزنامه سلام خواهد شد.

در پایان از حضرت عالی تقاضا می‌شود، در خصوص مفاد فوق‌الاشاره توضیحاتی به منظور رفع شبهات ازایه فرمایید که موجب امتنان و تشکر خواهد بود.

محمود جعفری

خاطرات یا...؟!؟

درباره قسمت ۵۵ خاطرات آقای خلخالی چند نکته را هم خطاب به آقای خلخالی عرض نمایم:

۱- آیا واقعاً فکر می‌کنید همه فساد مالی و اداری که در جامعه‌مان وجود دارد و این که در مملکت ما پول و پارتنی حرف اول را می‌زند آثار حکومت ۸ ماه دولت موقت است که این طور تحت خاطرات آقای خلخالی می‌خواهید همه گناهان را به گردن افرادی بیاندازید که بیشتر از یک درصد در این مسائل دخیل نبوده‌اند.

۲- همین که فلانی در فلان سال حرفی را زد، امروز باید در خاطرات آقای خلخالی بدترین فحش‌ها و اهانت‌ها به او بشود؟ آیا نمی‌تواند نشان دهنده این باشد که اگر بنده و جنابعالی و آقای خلخالی را می‌بردند هیروشیما افتضاحی به مراتب بزرگ‌تر از آنچه که آقایان فوتبالیست‌ها مرتکب شدند (از نظر اخلاقی) مرتکب می‌شدیم؟! هرچند روزنامه‌تان جز این نقطه تاریک و سیاه (فحشنامه خلخالی) ضعف چندان قابل توجهی ندارد.

۳- جالب است آقای خلخالی درباره هرکس که حرف می‌زند می‌گوید به نظر من باید اعدام می‌شد، باید چه می‌شد و چه نمی‌شد، و در هر موضوعی که وارد می‌شود چیزی جز به نظر من ندارند که بگویند! این نشان دهنده آن است که ایشان زمانی که در شغل حساس حاکم شرع بوده است حتماً همه کارهایش سلیقه‌ای و به نظر

ایشان بوده و کوچک‌ترین اعتنایی به قانون نمی‌کردند. حال می‌خواهم خطاب به آقای خلخالی چند کلمه عرض کنم:

۱- آقای خلخالی شما در جایی نوشته‌اید: «... خود سید را بازداشت کردیم و مدت دو روز هم در زندان بود؛ اما او هم با توصیه آزاد و دوباره دست به کار شد» سؤال من این است که آیا افراد با دلیل و مدرک بازداشت می‌شدند یا بدون دلیل و مدرک، اگر بدون دلیل و بدون مدرک بازداشت می‌شدند چرا؟ چرا یک آدم بی‌گناه باید بازداشت می‌شد؛ ولی اگر با دلیل و مدرک بود، چرا شما مجرم را با توصیه آزاد می‌کردید؟

۲- در جای دیگر نوشته‌اید: این افراد از اول تشنه قدرت بودند، قطب‌زاده مثل بنی‌صدر می‌خواست زمام امور را به دست گیرد. اگر واقعاً چنین بود شما چرا در جریان انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری به بنی‌صدر رأی دادید و برایشان تبلیغ نمودید؟ بنده از جمله کسانی بودم که به آن لعین رأی دادم و در این گناهی که مرتکب شدم یکی از دلایل انتخابم رأی شما بود و اگر در روز قیامت از بنده بازخواست شود، مسلماً از این که جنابعالی یکی از افرادی بودید که باعث اغفال من شدید از شما نخواهم گذشت!

۳- امیدوارم این تهمت به بنده زده نشود که من از لیبرال‌ها حمایت می‌کنم؛ ولی این که شما در خاطره‌تان این‌طور به راحتی می‌نویسید: فلانی بدتر از قطب‌زاده معدوم بود، در حالی که قطب‌زاده به وسیله قوه قضائیه اعدام شد که بنا بر حکم همان قوه قضائیه این آقا به عنوان یک شهروند دارد در این مملکت زندگی می‌کند. آیا این حرف شما جرم نیست؟! ... و حالا اگر پارتی دارید و کسی نمی‌گوید بالای چشمت ابروست در پیشگاه خداوند حرفی برای گفتن دارید؟!!

۴- نشان دادن چهره قطب‌زاده چه دردی را از مردم دوا می‌کند؟! آیا بهتر نیست شما در خاطره‌تان اندکی هم از اشتباهات خودتان بگویید.

اگر درباره شما شایع می‌کنند که اول اعدام می‌کرد، بعداً محاکمه و می‌دانم که

دروغ است: اما این بدان دلیل است که همان طوری که جنابعالی هرگونه اتهامی می‌توانید به هرکس بزنید، دیگران هم حق دارند هرچیز که دلشان خواست درباره شما بگویند.

آیا این صحیح و انصاف است که آقای لاهوتی، گلزاده غفوری و مکارم شیرازی به خاطر یک کلمه حرف باید به وسیله شما زیر ضربه قرار گیرند؟ اگر شما را هم به خاطر حمایتی که از بنی صدر می‌کردید، هرچند در یک مدت کوتاه و بعد هم دست برداشتید بگویند شما می‌پسندید؟

در پایان به عنوان یک برادر کوچک به شما آقای سردبیر عرض می‌کنم:

احترام به قانون، شامل احترام به حقوق افراد نیز می‌شود. پس رعایت حقوق افراد را بنمایید تا این نقطه ضعف از روزنامه شما زدوده شود. یا این که بیاید این خاطرات را به جای این که تحت عنوان «خاطرات آیت‌الله خلخالی» منتشر کنید، تحت عنوان «فحشیات خلخالی» منتشر کنید تا هم احترام کلمه آیت‌الله را حفظ کرده باشید و هم از کلمه‌ای استفاده کرده باشید که با محتوای این مقاله جور دربیاید!

والسلام

شعبان احمدپور دانشجوی دانشگاه گیلان

آقای خلخالی که می‌گوید هویدا نخت مادرزاد می‌خوابید، واقعاً باور کردنی است؟
چطور چنین چیزی ممکن است؟
قسمتی از یک نامه:

آقای خلخالی در خاطرات نوشته است که فرمانده کل ژاندارمری در مقابل دانشگاه به دست مردم کشته شد، در حالی که فرمانده کل ژاندارمری فردی به نام محقق بود که تا روز آخر هم در این سمت باقی بود.

در همان جا نوشته است که امام از بهشت زهرا به یکی از بیمارستان‌ها برای عیادت از مریض‌ها رفتند و از آنجا شب هنگام به مدرسه رفاه آمدند و در طبقه سوم مدرسه اقامت کردند، در حالی که در طبقه زیرین عمارت (زیرزمین) پر از زندانیانی بود که از مهره‌های اصلی رژیم بودند که اولاً رفتن به بیمارستان برای عیادت نبوده؛ بلکه به طور اضطراری به آنجا تشریف بردند و ثانیاً در روز ۱۲ بهمن که روز ورود حضرت امام (س) بود، هنوز کسی از مهره‌های رژیم دستگیر و زندانی نشده بود.

به آقای خلخالی بگویید: امام (س) مخالفت با دولت موقت را مخالفت با دولت امام زمان (عج) می‌دانستند! بهتر است در خصوص مطلب ذکر شده در آن زمان این مطلب را نیز در نظر داشته باشند.

سعی شود کسانی که خاطرات می‌نویسند در نوشتن خاطرات دقت بیشتری به خرج دهند.

در خاطرات شماره ۳۳، (۷۱/۴/۱۶) «مردم در سراسر تهران از خانه‌ها بیرون

آمده و شادمانی می‌کردند و از همان ساعت ۱۰ صبح روز ۲۷ دی ماه که شاه از ایران فرار کرد، شروع به پایین کشیدن مجسمه‌های محمدرضا شاه و رضا شاه کردند و تا ساعت ۱۰ شب، حتی یک مجسمه هم در سراسر ایران نماند.»

باز نوشته است: «خلاصه شاه و ملکه به هنگام شب تصمیم گرفتند به وسیله هوایمای شاهین که بسیار مدرن و جادار بود ایران را ترک کنند. شاه با حال ناراحتی از پلکان بالا رفت...»

در خاطرات قره‌باغی آمده است که: «در حال نگرانی در افق به هوایما که در آسمان ایران از نظر دور می‌شد نگاه می‌کردم تا این که از نظر ناپدید شد. ساعت یک و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ بود.»

«در حدود ساعت ۱۰ صبح روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، مشایعت‌کنندگان در پاویون سلطنتی فرودگاه مهرآباد در انتظار اعلیحضرتین بودند و هوایمای اختصاصی شاهین جهت ۷۲۷ آماده در پاویون سلطنتی دیده می‌شد.»

اعترافات ژنرال

خاطرات ارتشبد قره‌باغی

(مرداد - بهمن ۵۷)

توضیحات آیت‌الله خلخالی

روزنامه سلام با تقدیر سلام

در روز دوشنبه، ۱۶ آذر ماه ۱۳۷۱، راجع به خاطرات اینجانب چند ایراد کرده‌اند، لازم دانستم جواب آن‌ها را مرقوم دارم که سردبیری درج نمایند. اینجانب مطالبی را که درباره آقای سامی اتفاق افتاده به‌طور اجمال نوشته‌ام و در جراید کثیرالانتشار ۱۲ سال قبل و در مشروح مذاکرات مجلس چاپ شده است و این خاطرات را حقیر به تازگی نوشته‌ام؛ بلکه این مطالب در خاطرات مربوط به دوازده سال قبل است و بنده هیچ‌گونه خصومت شخصی با مرحوم سامی ندارم؛ ولی مشی سیاسی ایشان و رفقای او را قبول ندارم.

درباره آقای شریعتمداری درست است که مطالب کهنه شده؛ ولی تاریخ انقلاب ورق نخورده است و این مطالب اگر گفته نشود و مرقوم نگردد نسل جدید و نسل‌های آینده برای یافتن راه صحیح و خط مشی بزرگان در حیرت واقع خواهند شد. تاریخ راهنمای بزرگی برای نسل‌های آینده می‌باشد و این مطالب فراتر از مقابله یک روحانی با روحانی دیگر است، مگر این که فراموشکار باشیم.

درباره توهین به مقامات باید بگویم: رویدادهای تاریخ و بیان حقیقت تلخ می‌باشد و مقصد توهین به اشخاص نیست، مگر کسی که از گردونه سیاست خارج شد حتماً و باید خلاف واقعیات بگوید و یا بنویسد. این‌گونه توقعات را نباید کسی آرزو کند.

والسلام خلیکم

صادق خلخالی

۱- در جواب یکی از این انتقادکنندگان که رفتن حضرت امام به بیمارستان برای عیادت نبوده؛ بلکه به طور اضطراری صورت گرفته، باید بگوییم این انتقاد کاملاً نادرست است؛ چون حضرت امام خود فرموده بودند که از بهشت‌زهرآ برای عیادت مریض‌ها می‌رود و شاهد مدعا، آقای ناطق نوری ریاست مجلس است که امام را از بیمارستان به رفاه آوردند.

۲- مراد از فرمانده کل ژاندارمری، فرمانده کل ژاندارمری مرکز بوده که او را از جلوی ژاندارمری در چهارراه انقلاب بازداشت کرده بودند و اسلحه او را شهید محمد منتظری مصادره کرده و آقای موحدی ریاست ژاندارمری کل کشور با این که یکی از روحانیون او را پیش امام برده بود، فرار کرد.

۳- راجع به خوابیدن آقای هویدا، من چیزی را ندیدم؛ ولی برادران مراقب مکرراً او را در وضع نامناسب مشاهده کرده بودند.

۴- حرکت شاه چه در روز ۲۷ دی ماه و یا ۲۶ دی ماه باشد مورد قبول است؛ ولی عمده فرار شاه بود که قره‌باغی آن را انکار می‌کند و مطالب ناروا در نوشته قره‌باغی زیاد است. او می‌گوید: شاه را بختیار از ایران فراری داد؛ ولی همه می‌دانیم که بختیار و شاه هر دو را، فریاد پرطنین الله اکبرهای مردم فراری دادند!

۵- اما راجع به انتقاد دفتر محترم آقای بازرگان و آقای ابراهیم یزدی باید بگوییم که با صرف ادعا و بدون شاهد و بینه، هیچ‌گونه مطالبی اثبات نمی‌شود؛ ولی آن چه که مسلم است حضرت امام سلام‌الله علیه فرمان نخست وزیری را به نام آقای مهندس بازرگان نوشتند و مردم از جمله خود حقیر در مدرسه علوی شماره ۱ داد می‌زدیم:

«بازرگان، بازرگان، نخست وزیر ایران»، «بازرگان، بازرگان، حمایت می‌کنیم» و الی غیر ذلك؛ ولی مطلب به همین جا خاتمه نیافت و عمده، عملکرد دولت موقت بود که نتوانستند طبق روال و مرام حضرت امام به کار خود ادامه دهند که خودشان گفتند که ما چاقوی بی‌دسته هستیم. آقایان محترم باید شهادت بیان حقایق را داشته باشند؛ ولی در عوض خاطرات ما را «ناسزا نامه» قلمداد می‌کنند و معذک حقایق تغییرپذیر نیستند. آقای ابراهیم یزدی مشاور آقای بازرگان و وزیر خارجه ایشان مسلماً به قوانین اسلام و دموکراسی غربی اعتقاد دارند و متمدن و روشنفکر و خارج‌دیده و دارای سعه صدر هستند، نه مانند ما که آخوند هستیم و شاید هم مرتجع! اگر سؤالی از ایشان می‌شود برای روشن شدن زوایای تاریک است، ایشان آقای افجعی مرحوم را به‌بیت امام فرستادند و وجوهات و پول‌های زیادی را دریافت داشتند، ما که می‌گوییم آن پول‌ها چه شد؟

ایشان عصبانی می‌شوند؛ ولی باید ایشان با سعه صدر جواب قانع‌کننده‌ای بدهند و یا اگر کسی از ایشان سؤال می‌کند که چه‌طور شد که شما صبح زود در نجف حین حرکت امام به آن قافله بزرگ ملحق شدید، با این که از ماجرا کسی خبر نداشت و نباید ایشان برای جبران این کار مهم متوسل به وکالت از طرف امام شود و بگوید که در خلوت و جلوت با امام بوده است. و ما آن را قبول داریم و سؤال هم همین جاست؛ ولی توضیح این امر نه تنها برای او ضرر ندارد؛ بلکه برای خود او و مردم بی‌اندازه ذی‌نفع می‌باشد و این امر مسلم است که آقای افجعی آن همه اموال را مانند شهید منتظری به‌لیبیایی‌ها به ادعای خود آن‌ها نداده است. خداوند عاقبت ما را ختم به خیر کند و اگر در صورت ظاهر احتجاج تمام شد، مهم نیست، مهم این است که احتجاج پیش خداوند تمام شود. ما با آقای یزدی و آقای بازرگان اختلاف سیاسی داریم؛ ولی دشمن نیستیم.

اولاً؛ فساد مالی و اداری و پول و پارتنی اختصاص به کشور ما و انقلاب ما و به دوره ده ماهه، نه یا هفت ماهه، بازرگان ندارد و کسی هم این چنین ادعایی نکرده است که همه نارسایی‌ها و کاستی‌ها را از حکومت موقت بدانند.

ثانیاً؛ اگر فلان کس در فلان جریان حرفی زد نباید به او فحش داد؛ کما این که نویسنده به عنوان دفاع فحش آشکار به اینجانب مرتکب شده است و شما هم آن را درج می‌کنید، و علی ای حال، حقیر به نوبه خود از هر دو طرف تشکر صمیمانه دارم. مسئله هیروشیما و افتضاح فوتبالیست‌ها چه ربطی به موضوع ما دارد؟ بله اگر فوتبالیست بودیم و به ژاپن رفته بودیم، بگویی نگویی می‌شد یقه ما را در ژاپن بگیرند. مقصر قلمداد کردن حقیر مانند مقصر بودن در کربلاست، که اگر در آنجا بودیم جزء عمله و اکره و قتله محسوب می‌شدیم و این امر از اظهر مصادیق قصاص قبل از جنایت است.

ثالثاً؛ اینجانب درباره شما و آقای بازرگان و دیگران حرف می‌زنم؛ ولی خوشبختانه طبق موازین شرع هیچ کدام از شماها را محکوم به اعدام نمی‌دانم و آزاد کردن سیدی را از زندان جرم نمی‌دانم؛ چون که او بعد از این جریان با قطب‌زاده تشریک مساعی داشت، بازداشت و اعدام شد و آن موقع من در سر کار دادگاه‌ها نبودم.

و رابعاً؛ بودن افرادی عاشق و تشنه قدرت چیزی نیست که ما فقط آن را می‌گوییم، پرونده‌های موجود در دادگاه انقلاب بزرگ‌ترین شاهد مدعی می‌باشد و

چندین مرتبه گفته‌ام که رأی بنی‌صدر که یازده میلیون نفر بود تحت تاثیر رأی من نمی‌تواند باشد و ما به شما هم نمی‌گوییم که شما چرا به او رأی دادید و چرا شما از لیبرال‌ها دفاع می‌کنید!؟

خامساً؛ نشان دادن چهره واقعی قطب زاده، خیلی از سوالات و دردها و نارسایی‌ها را جواب می‌دهد و نوشتن یک واقعیت و رویداد تاریخی که بسیار مهم است و درعین حال خیلی دشوار، نمی‌تواند جرم و ذنب لایغفر محسوب گردد و باید نسل‌های آینده این مرز و بوم بدانند که قطب‌زاده با آن همه سوابق مبارزاتی، به دست دادگاه‌های انقلاب اسلامی در کوران انقلاب اعدام شد و جرمش چه بود و تاریخ و خاطرات و رویدادها را هر کس با هر قلمی بنویسد، آیا نباید جواب کافی به این مطلب بدهد که مثلاً چه دردی را دوا می‌کند. باید عرض کنم که بیان عظمت انقلاب که هر روزه به وسیله جراید و صدا و سیما و مجلس و رسانه‌ها گفته و نوشته می‌شود و تداوم انقلاب را قوت می‌بخشد و ما را به آینده درخشان امیدوار می‌سازد همانطور یکی از واجبات است، بیان آفات و بلیه‌ها و توطئه‌های رخ داده براندازی انقلاب نیز حایز اهمیت فوق‌العاده می‌باشد تا این که مردم بدانند این انقلاب به آسانی و مفت به دست نیامده است؛ بلکه خون‌های پاک‌ی به پای درخت نوپای این انقلاب ریخته شده است که با خیل شهیدان و خون‌های گرانبها عجبین بوده است. روی این بیان که شما فرمودید اصولاً تاریخ‌نگاری و بیان حقایق شیرین و تلخ توأم با هم که مکمل یکدیگر می‌باشد چه فایده‌ای دربردارد و اصولاً خاطرات چرچیل و یا هیتلر و یا موسولینی و روزولت و ترومن چه نقشی برای ما در بر دارد و یا نوشتن مجمع‌الجزایر گولاک به وسیله سولژونیستی و وقایع سیاه و زندان‌های مخوف کالخوزها (خرده بورژواها) در پشت پرده آهنین و خاطرات خروشچف در باد دادن حیثیت استالین چه فایده‌ای در بردارد و آیا حوادث وحشتناک جنگ دوم جهانی و کشتار دسته جمعی افسران و قهرمانان لهستان به دست دژخیمان استالین و ارتش

سرخ و یا نابود شدن سی میلیون نفر در تبعیدگاه‌ها به دست لنین و استالین چه نقشی را ایفا می‌کند ... و آیا اصولاً انتقاد چه ثمره‌ای و چه نقشی در رشد ما دارد؟ چه در سطح وسیع انجام گیرد و یا در سطح کوچک و در بسته. به طور مثال انتقاد از جریان اسفند و گوسفند به جای اسپند و گوسفند و نوشتن گل و گلاب به جای عطر و گلاب و ... و یا نوشتن بن قاضی به جای بن غازی که در روزنامه سلام دارد چه مشکلی را دوا می‌کند؛ ولی همه این‌ها در یک دیدگاه اجمالی بسیار لازم و ضروری است تا آیندگان بدانند چه کسانی بر فرهنگ و سیاست و اجتماع و مجلس آن‌ها حاکم بوده‌اند، تا نقش خود را چه به عنوان صحیح و چه به عنوان غلط در صحنه سیاست ایران زمین بازی کرده‌اند.

در خاتمه باید بگویم که چه کسانی انتقاد می‌کردند که فحش را به فحشیات جمع بسته‌اند که در لغت اثری از آن وجود ندارد؛ بلکه فحش مصدر است که به معنی قبیح از قول و فعل می‌باشد و این مصدر جمع ندارد تا به فحشیات آن را جمع ببندیم. خواهشمند است که به طرف اطلاع فرمایید که در صورت امکان با ایشان ملاقات حضوری داشته باشیم؛ چون ممکن است که این‌گونه افراد اصلاً وجود خارجی نداشته باشد و جوابیه آقای امیر علایی را نیز درج فرمایید تا حقایق روشن شود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

صادق خلیجی

بخش سوم


تصاویر و اسناد



www.KetabParsi.com

www.KetabFarsi.com

جمهوری اسلامی ایران
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور



شماره شناسنامه: ۱۵۱

نام آقای: **محمد صادق**

نام خانوادگی: **صادق گویی**

تاریخ تولد: روز **نهم** از **مهر** ماه **۱۳۰۵**


محل تولد: شهرستان **نخجال** - دهستان **...**

والدین	نام	شماره شناسنامه	محل صدور	حوزه
پدر	مراد گوی	۱۰		
مادر	ام البنین خانم			

تاریخ تنظیم سند: روز **بیست و نهم** از **مهر** ماه **۱۳۰۷**

محل صدور: حوزه **۱** - شهرستان **نخجال** - دهستان **...**

نام و نام خانوادگی نامبرده: **محمد صادق گوی**



جمهوری اسلامی ایران

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

شماره سند: **۱۱۱۹۴**

تاریخ ثبت: **۱۳۰۷**



مادرم مشهدی خانم ام البنین



سال ۱۳۳۰، دوران طلبگی



با حضرت امام و سید احمد رحمۃ اللہ علیہم